

# نوشتن شکلی از زندگی است



الف نشریه داخلی انجمن شاعران و نویسندگان گراش است.  
الف پنجشنبه هر هفته در [gerishna.com](http://gerishna.com) منتشر می شود.  
الف شماره ۷۴۴ همزمان با جلسه ۸۴۴ انجمن منتشر شد.  
این شماره الف ۱۳۹۴/۰۵/۰۱ در گراش منتشر شده است.  
آثار خود را به ایمیل [gerash@gmail.com](mailto:gerash@gmail.com) برای الف بفرستید.

محمد خواجهپور، رضا شیروان، ابوالحسن محمودی، حسن تقی زاده و حوریه رحمانیان  
اعضای بیست و نهمین دوره گروه دبیران انجمن شاعران و نویسندگان گراش هستند.  
الف نشریه ای مستقل است و آثار منتشر شده تنها دیدگاه نویسندگان است



عصرها سایه‌ام بلند می‌شود  
 می‌رود آخر دنیا  
 نگاهم می‌کند  
 از دور دستهای نگران  
 لرزش صدایم را در حجمی تاریک می‌بیند.  
 هر غروب سایه‌ام بر می‌گردد  
 با سوغاتی از نوایی دور  
 در گوشم زمزمه می‌کند  
 دستهای در خاطر یکی هست  
 صدات کنج خانه‌ای نشسته.  
 هر شب این نخ سیگار را روشن می‌کنم  
 مثل خاطراتی  
 ستاره‌های یکی یکی به چشم می‌آیند  
 تاریکی با نشانه‌هایی بیدار می‌شود  
 و در من جا می‌گیرد  
 همانطور که به سمتشان کشیده می‌شوم  
 سیگار خاکستر و  
 کمی بعد یا قبل به گریه می‌افتم.

صبحی حالا که این نخ را  
 روی نیمکتی در درختها  
 رو به مقصد باد نگاه می‌کنم  
 آسمان طوری ابر ندارد  
 انگار خاطرات کسی را از یاد ببرد  
 باد پشت باد  
 تشباده می‌آورد  
 فراری بدنایم هستم  
 چیزهایی از من آرام بر زمین رها  
 و باد تکه‌هایی را با خود خواهد برد  
 همانطور که سیگار خاکستر  
 کمی بعد یا قبل

سعید توکلی

[tavakoli.wordpress.com](http://tavakoli.wordpress.com)

زل زدی در نگاهمو خواندی  
رد شدی از دل خیابانم  
...

یک به یک وردهای جادورا  
ریختی هر چه برج و بارورا

با کمی احتمال آمدنت  
می کشیدم شبیه یک نقشه

توی یک عصر زرد پاییزی  
بر تن خاک و برگ، جارورا

با خیال نوازش دستت  
مثل آن روزها به میل تو

رفتم و روبروی آینه  
باftm با خیال خوش، مورا

فکر کردم به چهره ات وقتی  
فکر کردم به خنده ات... باشوق

با صدایش همیشه می خندید  
رفتم و جعبه ی النگورا...

گل به گل مست کردم از عطرم  
تا در آغوش خود بخوابانی

باغ نیلوفر لباسم را  
یک جهان رنگ و یک بغل بورا

در خیالم دوباره می پرسم:  
می بری با سوال من بالا

«آخرش چه؟! بگو که می آبی!»  
باز مثل همیشه ابرورا

خسته ام مثل کوچه ای خلوت  
می کند نامیدتر از قبل

که پس از تو غروب هر شب  
چشم‌هایی که مانده هر سورا...

مریم انصاری  
۹۴/۴/۳

## غزلی ناب بگویم

مستفعل مستفعل آن صورت ماهات  
مفعول مفاعیل دو چشمان سیاهات

«بگذار زمان روی زمین بند نباشد»  
با معجزه‌ی ابرو و مژگان سیاهات

آن صورت و این چشم و لب و ابرو و مژگان...  
بی‌پرده بگویم که مرا گشته نگاهات

بی‌پرده که گفتم که مرا گشته «نگاهات»!  
الزام به «مو» نیست، تو بگذار کلاهات

در فن غزل هرچه که گفتم به ثنایات  
زیبا شده هر واژه که افتاده به راهات

تردید ندارم که تو خوبی و نجیبی  
با رفتن و غایب شدن گاه به گاهات!

در موقع رفتن تو اگر هیچ نگفتی  
خوش باش، برو، حادثه‌ی عشق پناهات

بنشینم و از نو غزلی ناب بگویم  
یک آن تو بیایی و نگاه ام به نگاهات...!

مه‌دی فتاحی

۱۳۹۴/۴/۲۸

فدای آغاز





## گوش شکسته‌ها در سرزمین لاله‌ها

برخورد با آثار هنری به مثابه کالا کار اشتباهی است» و این حمایت آن قدر اصولی و عملی بود که از کل تابلوهایی که ون سان برای تتو فرستاد، فقط یک تابلوی «تاکستان سرخ» را برای او فروخت. این مدل حمایت بعدها در کشورهای مختلف طرفداران خاص خودش را پیدا کرد و از آن به عنوان مدل تتویی با شعار هنر برای هنر یاد شد.

ون سان با این وضعیت رفته‌رفته به بیماری روانی مبتلا شد. نشان به این نشان که او روزی در کافه‌ای در فرانسه نشسته بود و با یک نگاه یک دل نه صد دل عاشق دختری به نام راشل می‌شود. راشل که از قضا عضو انجمن حمایت از جوانان خانه‌خالی هم بود، واکمن خودش را از کیف صورتی‌اش می‌آورد و رو به ون گوگ می‌گوید: «ممکنه به کافه‌چی بگی صدای موزیکو کم کنه؟ بیا این آهنگو گوش بده»

ون سان در آن فضای تاریک و مه‌آلود که صدا به صدا نمی‌رسید، تنها کلمه آخر راشل را می‌شنود و به طرفه‌العینی موکت‌بری را برمی‌دارد و «لاله» را به عنوان کادو از خویشتن جدا می‌کند و جلو راشل می‌اندازد. راشل که همزمان با دیدن این صحنه دنبال کافه‌چی می‌گشت گفت: «کو... گوش؟» و ون سان جواب می‌دهد که: «راشل کوری؟ ایناها ایناها، تو دلمو بردی، منم گوشم مو بریدم» و این چنین می‌شود که این دلاورمرد خطه‌ی گل لاله، فعل گوش دادن را به معنای واقعی کلمه در آوردگاه عشق و دوستی صرف می‌کند و به ارمغان می‌آورد.

اما اواخر زندگی ون گوگ دیگر کار بیخ پیدا کرده بود. البته نه از باب بریدن عضوی از بدن‌اش - که پیش‌تر به اندازه کافی این باب گشوده شده بود- بلکه مدام در حال کشیدن نقاشی بود و کمیت رافدای کیفیت کرده بود. گفته می‌شود که در دو ماه آخر زندگی ون سان، او نود تابلوی نقاشی کشیده است که با یک حساب سرانگشتی می‌شود ۱/۵ ppd یا ۱/۵ painting per day.

افسردگی آنقدر بر زندگی ون سان ون گوگ سایه انداخته بود که او در نهایت در ۲۹ ژوئیه ۱۸۹۰ و در سن ۳۷ سالگی دست به خودکشی زد.

تقویم این هفته به یکی از باسابقه‌ترین کشتی‌گیران تاریخ اروپا و هلند اختصاص دارد که از اولین مریدان گروهک تروریستی داعش نیز به شمار می‌رود. بله، درست حدس زدید؛ او کسی نیست

جز ون سان ون گوگ که البته که گذاری نقاشی هم می‌کشید. این «ون» یا «فن» که در بسیاری از اسم‌های هلندی وجود دارد، چیز رایجی است. مثل فن بومل، فن درسار، فن نیستلروی و داوود فنایی. اما علاقه‌ی ون سان به گوش شکسته‌ها و فن کشتی منجر به خلق اثری شد که در ادامه می‌آید.

به جز ون سان که در سال ۱۸۵۳ به دنیا آمد، پدر و مادر او از پنج بچه دیگر هم رونمایی کردند که ما فقط با یک تتو آن‌ها کار داریم. از کودکی ون سان اطلاعات زیادی در دسترس نیست؛ جز این که او در مواقعی که دستشویی داشت، دوبار می‌گفت: pp. تا این که بزرگ شد و بعد از گرفتن دیپلم تصمیم گرفت به لندن برود و به کار دلالتی آثار هنری بپردازد. اما بعد از هفت‌سال متوجه شد که نگاه کردن به آثار هنری به عنوان یک کالای فروشی درست نیست و سر آخر خود دست به کار شد و در ۲۷ سالگی اولین تابلوی نقاشی خود را کشید. ون سان که شیفته‌ی نقاشی از مردم طبقه‌ی کارگر بود اولین نقاشی خود را به نام «سیب‌زمینی خورها» که در آن چند کشاورز مشغول خوردن سیب‌زمینی بودند، کشید. او در نامه‌ای به تتو ضمن ابراز احساسات نسبت به قشر کارگر جامعه و این کاش مردم شلخته درو می‌کردند تا چیزی گیر خوشه‌چین‌ها بیاید، خواست که تابلوهایش را بفروشد.

ولی تتو این کار را نکرد و آن‌را در انباری خانه‌اش انداخت. ون سان که به مقبولیت اجتماعی از طریق صیفی‌جات فکر می‌کرد، دوباره به تتو نامه زد که این تابلوها را بفروشد ولی تتو گفت: «نه،



## شما شخصیت اثر ادبی من رو ندیدی؟

محمد خواجه پور، ابوالحسن محمودی، محمود غفوری و محمد حسن بلیلی حاضرین این هفته هستند.

داستان «پوکه‌هه رو ندیدی شما؟» اثر عارفه رسولی نژاد نقد شد. حرکت راوی داستان بین دو زاویه دید موجب پیچیدگی‌های زبانی در داستان شده است و بی تاثیر از کتاب «هیس» از محمدرضا کاتب نیست. عنوان گفتاری با لحن گفتاری داستان تناسب دارد؛ به گفته محمود غفوری من داستان من کودک است و زبان به گلایه باز کرده است. شعر مریم انصاری نقد شد. شعری کاملا زنانه همراه با حس و موقعیت‌های یک زن امروزی و معمولی است. شاعر در این شعر به خوبی زبان و لحن شعر خود را کشف و با آن شعر را تا به آخر به پیش برده و زوایایی به شعر داده است تا این سوال به ذهن خطور کند؛ شعر برای مردها سروده شده یا شعر زنی برای مرد خودش است؟

شعر متین محسن پور نقد شد. خال لب شعر بیشتر وام گرفته از پیشینه ادیباتی آن است تا یک کشف تازه از این خال. «چشم رفتن» به قرینه لفظی اگر باشد اشتباه و تنها به قرینه معنوی صحیح است.

شعر ترجمه مسعود غفوری نقد شد. «یک نفر در خانه است» خود راوی شعر است با توجه با دو سه سطر آخر شعر. باز کردن در یخچال برای استشمام بوی گیشنیز تابستونه یاد آور بوی گیشنیز یخچالهای طبیعی در زادگاه شاعر است. ادامه نقد الف را از گروه واتساپ انجمن پی می گیریم.

مسعود غفوری راجع به داستان رسولی نژاد گفت: جریان سیالی که در روایت داستان بود، آشفتگی خوش آیندی (چه از دیدگاه خود راوی و چه برای مخاطب) منتقل می‌کرد. من گفتم؛ «داستان» چون فکر می‌کنم این سوال پیش بیاد که این داستان است یا نه؛ و فکر می‌کنم داستان است چون زاویه دید روایت نقش مهمی در روایت آن دارد. فقط یک نکته: جمله آخر داستان را

می‌شد حذف کرد. نوعی توضیح اضافه است. محمد خواجه پور ادامه می‌دهد: راوی در چالشی برای شناخت جنبه‌های مختلف خود است. شاید در نگاه اول تم اصلی داستان «خودکشی» به نظر برسد اما نگاه تمسخرآمیز به مرگ «یک خود» و طنز موجود در آن باعث می‌شود که به دنبال محور دیگری برای داستان باشم. مساله داستان «رابطه» و دیده نشده است این که رابطه‌های کیفیت مورد نظر راوی ندارد و راوی معتقد است: «مامان همیشه اون من را می‌بیند که کتاب دست‌ش». با تاکید روی «من». یکی از جنبه‌های خودکشی جلب توجه است. «کشتن» در اینجا نه برای فنا کردن، بلکه برای دیده شدن است. راوی به جای آن که بخواهد جنبه‌ای از خود را نابود کند از نظر شکلی هم تلاش دارد که به چند جنبگی شخصیت «من» تاکید دارد. بارزترین شکل این تاکید از نظر فرمی است که با کمک گروه‌ها سعی کرده است هر دو زاویه دید اول و دوم شخص را داشته باشد. این بازی فرمی من را به این گمانه انداخت که کتاب «هیس» در انتخاب این شکل از روایت موثر بوده است. این را باید نویسنده بگوید.

سمیه سادات حسینی درباره شعر مریم انصاری اینگونه گفت: چه فضا و روایت خوب و ملمسی داره. توی مصراع‌های جفت خوانش سخته می‌شه و به گمانم قسمت آخر شعر یکم بیشتر پرداخت بشه دلچسب تر می‌شه. با اون شیوه‌ی نگارش بایدم نقد مصرع‌های دوم سخت و اشتباه خونده بشن با این حساب می‌شه از قافیه‌ها راحت تر استفاده کرد. قافیه‌هایی مثل بیش، پیش و اینها. این ضمیر «ش» که مدام تکرار بشه و فک کنم به عنوان ابتدای ردیف هم هست باعث آزار ذهن نیست. بیت شش، انداخت «روی» دوش عقربه بی دقتی اش را، قید حذف شده بدون قرینه. احسان امین ادامه می‌دهد: فضاش خیلی عالی بود هر چند بعضی جاها می‌شد بیشتر کار کرد ولی خواننده را مجبور می‌کنه به احساسش دس بزنه. اون نقطه‌ها لازم بود؟ محمد خواجه پور

## خرده داستان‌های زن بودن

درباره غزل مریم انصاری در الف ۷۴۳



ارتباط، زن و مرد و راوی در شعر به ما کمک می‌کند بدانیم روایت در شهر از چه چیزی می‌گوید.

شاعر در مورد زن از ضمیر سوم شخص استفاده کرده بود و در مورد مرد در میانه شعر از ضمیر دوم شخص استفاده کرده است. از این نکته دو تحلیل می‌توان داشت: اول. خطاب شاعر به مردان به صورت کلی است. مردانی که درکی از احساسات و رفتار زنانه ندارند. راوی این توصیفات را برای یک مخاطب مرد نوشته است. دوم: زن و راوی یکی است. ولی شاعر برای ایجاد فاصله بیشتر بین شخصیت زن شعر و خود شاعر به جای اول شخص از سوم شخص استفاده کرده است. این فاصله‌گذاری به خاطر سنتی اجتماعی است که شعر در آن سروده شده است.

چیزی که برای من جالب بود زن حاضر در شعر یک زن امروزی و بهتر بگویم یک زن معمولی امروزی است. زنی که آماده دریافت محبت و عشق است و خود را برای آن می‌آراید اما در نهایت وقتی آن را دریافت نمی‌کند می‌آشوبد. آشوبی که اجتماعی نیست و درونی است و در خود فرو می‌رود.

این اتفاقی خوب در روند شعرهای خانم انصاری است که از روایت کردن عشق‌های ادبی که فرم غالب آن عشق یک مرد به یک زن است به یک واقع‌گرایی شاعرانه رسیده است و درباره وضعیت رابطه‌ها در دنیای اطراف خودش می‌نویسد، یک نگاه روایی و واقع‌گرایانه.

عنصر دیگر در دو شعر تازه خانم انصاری برجسته شدن روایت در شعرهاست. خانم انصاری از ترکیب‌سازی در شعرهای اولیه به تصویرسازی در شعرهای متاخر خود رسید اما در این شعرها تصویرسازی در خدمت روایت است. هر چند همچنان ترکیبات و تصویرها در شعر وجود دارد اما ترکیبات و توصیف‌ها برای بیان یک جریان یا یک موقعیت واحد است. از این نظر می‌توان این شعرها را شعرهایی کمتر شاعرانه اما بیشتر منسجم دانست.

محمد خواجه پور

جواب می‌ده: نقطه‌ها رو به جای مربع استفاده کردن.

فرزانه استوار اولین نفر بود که در مورد شعر متین محسن‌پور نظر داد: لایک به خال بغل کادر.

اسماعیل فقیهی ادامه داد: به نظر من چندان شعر نبود. اون ریتم و شکستگی جملاتی که توی شعر سپید وجود داره رو ما اینجا نمی‌بینیم. بیشتر شبیه به متن ادبیه که بی دلیل وسط جمله اومدن بقیه اش رو سطر بعد نوشتن.

محمد خواجه پور افزود: در انجمن بین عشق در شعر خانم انصاری و شعر خانم محسن‌پور صحبت شد. در شعر خانم انصاری گفتم که روایت تا حد ممکن زنانه است. اما آنچه در شعر خانم محسن‌پور دیده می‌شود در واقع بازنویسی از روی ادبیات است. مثلاً استفاده از خال به عنوان یک نشانه زیبایی در ادبیات حضور دارد اما در زندگی روزمره و به ویژه از نگاه یک زن به زیبایی، خال دیگر آن کارکرد قدیمی را ندارد. مساله دوم اطناب در شعر بود. با وجود سطرهای کم اما باز هم می‌شد شعر را موجزتر کرد.

محسن‌پور در تشریح شعرش می‌گوید: در واقع این آدم می‌خواست خال روی گونه‌ی یارش رو ببینه ناگهان پی می‌بره. که یار، خال روی گوش رو عمل کرده قبلاً و برداشته. و قبل تر از اون هم خودش چشمش رو از دست داده بوده.

محمد خواجه پور: این رو کامل گرفتم. ولی خال روی گونه بیشتر یک زیبایی کلاسیک برای زنان است.



تو

مرد  
~~جمله است~~

باید به دنبال **ضمیر** دیگری افتاد برای شعرورزیدن

